

چراغی که هنوز در دوراهی خانه و مسجد سرگردان است!

• نقل اول: مای آن ها

انسانها در طول تاریخ و در عرض جغرافیا خود را در واحدهای جمعی یا به عبارتی واحدهای اجتماعی - سیاسی گوناگونی دیده‌اند. زمانی مردم شهر آتن وطن خویش را در محدوده ی همان شهر و هموطنان خود را شهروندان آتن می‌دیدند. قلمرو سیاسی حکومت آتن هم همان شهر بود. جامعه یا واحد سیاسی - اجتماعی که مردم آتن و دیگر مردم یونان باستان خود را عضوی از آن می‌دانستند، نظام «دولت - شهر» (City-State) بود. در زمانی مردمی بودند که هموطنان خویش را لزوماً هر آن کس که در محدوده ی جغرافیایی مشترک یا شهری مشترک زندگی کند، نمی‌دیدند. دو قبیله اوس و خزرج علی‌رغم اشتراک در جغرافیای زندگی، خود را دو جامعه و دو واحد سیاسی - اجتماعی مجزا می‌دیدند هر چند از یک جنس: جنس قبیله. در بخش دیگری از تاریخ، مردم تحت حاکمیت پادشاهانی چون اسکندر، کوروش و آتیل و... نیز خود را محصور در یک خود جمعی می‌دیدند که مرزهای آن قلمرو پادشاه بود که بسته به میزان قدرت و کشورگشایی او افزوده یا کاسته می‌شد. اما اکنون جهان معاصر بر اساس کدام نوع از انواع الگوهای سیاسی - اجتماعی نظم یافته است؟

انقلاب فرانسه نقطه عطفی بود در سیر تحول جنسیت نظام‌های سیاسی - اجتماعی حاکم و چنین این واحدها در اروپا و بعدها دیگر نقاط جهان. با انقلاب فرانسه و روی کار آمدن ناپلئون و لشکرکشی‌های وی، نوع و جنس جدیدی از نظام سیاسی - اجتماعی که طی سالهای قبل از انقلاب توسط نظریه‌پردازانی چون ژان بدن، توماس هابز و ژان ژاک روسو تئوریزه شده بود، برای اولین مرتبه در فرانسه به فعلیت رسید و به سرعت به دیگر مناطق اروپا گسترش یافت؛ تا جایی که چند دهه پس از انقلاب این نظام سیاسی - اجتماعی جدید تحت عنوان «دولت - ملت» (Nation-State) جایگزین نظام سیاسی اجتماعی سنتی حاکمیت سه‌گانه کلیسا، پادشاه و فئودال‌ها گردید.

نظام سرمایه‌داری حاکم بر فرانسه همچون دیگر محصولات انقلاب خویش، الگوی نظام سیاسی - اجتماعی مولود این انقلاب را نیز ابتدا به ممالک اروپایی و سپس دیگر نقاط جهان صادر کرد. صدور و استقرار کامل واحدهای سیاسی - اجتماعی جدید تحت عنوان «دولت - ملت» اندکی بیش از یک قرن و تا پایان جنگ جهانی اول طول کشید. به طوری که پس از آن دیگر حتی مردم سرزمین‌های غیر اروپایی نیز احساس هویتی یافته بودند؛ «ملت». مردمی که تا پیش از جنگ جهانی اول خود را، مستقل از دیگر هم‌جواران نمی‌دیدند ناگهان هر یک به ملتی ظاهراً مستقل و مجزا دسته‌بندی و بسته‌بندی شدند. گاه خط‌کشی‌های ملی از میان یک قوم می‌گذشت و آن را در چند ملت مجزا دسته‌بندی می‌کرد. ملاک این خط‌کشی‌ها و دسته‌بندی‌ها چه بود؟ گفته می‌شد: «ملیت».

طی دو دهه اول قرن بیستم بنیان نظام‌های سیاسی - اجتماعی سنتی در بخش عظیمی از شرق فرو ریخت و جای خود را به واحدهای سیاسی - اجتماعی «دولت - ملت» داد. دیگر در نطق‌های رهبران سیاسی و روشنفکران و تحصیل‌کردگان اروپا دیده هر کجا سخن از «ما» بود، ذهن‌ها متوجه همان هویت نوظهور می‌شد؛ «ملت». طی یک دهه ملت‌هایی متولد شدند که اساساً هیچ سابقه ی حیات تاریخی در چارچوب یک واحد اجتماعی مستقل را نداشتند و یا قرن‌ها از مرگ سیاسی اجتماعی آنها گذشته بود. دیگر اگر کسی سخن از ضرورت حمایت و دفاع از مسلمانان فلسطین که به دست استعمار انگلیس و صهیونیسم آواره می‌شدند، به میان می‌آورد، بلافاصله جواب می‌شد: «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است». ملت‌های مسلمان منطقه به زندانیان تازه استقلال یافته‌ای تبدیل شده بودند که هر یک برای خود هویتی مستقل و لاجرم منافع ملی مستقل خود را داشتند. و در این فضا و ساختار جدید تنها زمانی رهبران سیاسی و روشنفکران هر ملت اجازه دفاع و حمایت توده‌های مسلمان منطقه از یکدیگر یا فلسطین را می‌داند که این حمایت و دفاع در چارچوب «منافع ملی» تعریف شده باشد و نه فراتر از آن (۱)

• نقل دوم: مای ما

مقوله ای ست در باب جنگ های قلعه ای و میدانی. رضا امیرخانی ماحصل مباحثه ی رو در رو با سید حسن نصرالله را این چنین می نگارد:

به کوشش هدی متقی مهر
در عالم جنگ ها را به دوگونه ساختاری افراز کرده اند. جنگ های قلعه ای و جنگ های میدانی. سیر تمدنی بشری نشان می دهد که جنگ آوران عالم آرام آرام از جنگ های قلعه ای به سمت جنگ های میدانی تغییر ساختار نظامی داده اند.

یعنی اگر عقلانیت یونانی را داور تمدن غرب بدانیم بی گمان بایستی به افسانه ی هومر بنگریم و ماجرای خدعه اسب تروا. ده سال محاصره ی تروا که مستحکم ترین قلعه ی آن روز غرب بود، عاقبت با شکست قلعه نشینان - ولو به خدعه - تای تمت جنگ های قلعه ای بود در تمدن غرب. یونانیان و رومیان به عنوان پدر و مادر مطلقه ی تمدن غرب، آموختند که قلعه -ولو خبیر - فتح شدنی است. پس جنگ ها را به میدان های جنگ کشاندند. شکست قلعه نشین در یک جنگ قلعه ای یعنی از دست دادن همه ی دارایی ها و هتک شدن همه ی حرمت ها. حال آن که شکست، در یک جنگ میدانی دست بالا یعنی یک خسران مادی قابل جبران. غریبان پس از فهم تاریخی تمایز جنگ میدانی و جنگ قلعه ای هرگز قلعه نساختند و همراه در میدان ها - هر چه دورتر بهتر - جنگیدند. حال آن که بسیاری از قلاع معتبر شرقی نه در قرون ماضیه که در پانصد سال اخیر ساخته شده اند.

غریبان نیز خاصه در قرن نوزدهم و اوایل بیستم با همین ترفند به سمت استعمار ممالک دوردست تغییر جهت دادند. جنگ های میدانی، در میدان هایی هر چه دورتر. استعمار یعنی جابه جایی مرزهای امنیتی، اقتصادی و حکومتی از مرزهای جغرافیایی. مهم ترین صرفه برای جهان گیران نه جهان گیری که همین تغییر مرزهای امنیتی بود. یعنی عملاً جنگ را در میدانی خارج از خانه پسندیدند نه در قلعه.

همین نگاه است که امروز آمریکا را از قاره ای به قاره ی دیگر می کشاند و عراق و افغانستان را میدانی می سازد برای جنگ. ساده اندیشی است که نفت این منطقه را تنها عامل حمله به خاورمیانه بدانیم. آمریکا با این کار - انتقال میدان جنگ - هر سال هزاران یازده سپتامبر را به جایی خارج از مرزهای جغرافیایی خود منتقل می کند. یعنی امنیت داخلی خود را در خارج تعریف می کند. ویتنام در دهه های پیش و افغانستان و عراق در این چند ساله و فلسطین اشغالی در همه این سال ها میدان جنگ ایالات متحده بوده اند. میدانی با فاصله ای دورتر از هزاران کیلومتر...

نگاه مسبوق به سابقه ی آمریکا و انگلیس به مسئله فلسطین اشغالی نیز از همین مزیت جنگ میدانی نشأت می گیرد. اسرائیل اگر از مالیات مردم امریکا باج می گیرد، دقیقاً به دلیل فهم همین نکته است. اسرائیل در قبال تحمل بسیاری از تهدیدات علیه امریکا و انگلیس و در خطر افتادن امنیت شهروندان به عوض شهروندان انگلیسی و امریکایی طلب مزد می کند و این مزد البته حق مسلم اوست. در عالم امروزین هیچ کسی بی جهت مزد نمی گیرد!

نگاه غیر انسانی موجود در سلطه جهانی چه از منظر صهیونیسم که امروز موتور فکری تمدن غرب و بالآخر ایالات متحده است (۲)، چه از زاویه ی نئومحافظه کاران جدید حاکم که رد وراثت از پیورترین ها در آن ها قابل پیگیریست (۳)، و چه از منظر جهانی سازی (۴)، هیچ زمانی نمی تواند با نگاهی انسانی پیوند بخورد ولو این که سد راه منافع مادی فراوانی باشد. این خصومت عمیق را مقایسه کنید با دشمنی رژیم صدام یا حرکت القاعده و حکومت طالبان که این هر دو برآمده از حمایت امریکا هستند. صدام و طالبان به عنوان دو ابزار برای هژمونی ایالات متحده مقابل ایران و شوروی سابق سال ها از حمایت مستقیم امریکا بهره می بردند. طالبان به عنوان یک چهره فاشیست از اسلام و صدام نیز به عنوان چهره ای منفور از حکومت مستبد، هر دو باطناً به سود امریکا کار می کردند. چرا ایالات متحده در حمله به خاورمیانه بایستی پیش از جمهوری اسلامی ایران، به صدام و طالبان حمله کند؟

ساده انگاری است اگر فقط مسائل مردمی را باعث عدم حمله بدانیم. ایران، از سال ها پیش با یک نگاه استراتژیک، در حین جنگ عراق، به این حقیقت دست پیدا کرد که حرکت به سمت جنگ میدانی راه نجات اوست. پس در حمایت غیرقابل انکار معنوی ایران از مبارزان حزب ا... جنوب لبنان، ادامه در صفحه ۴...



نبض - ارگان بسیج دانشجویی

پردیس دانشکده های فنی دانشگاه تهران



من از سالیهای بسیار طولانی، نسبت به فلسطین و نسبت به اسرائیل نظرهای خودم را کرا را گفته ام و حالا هم می گویم: ما اسرائیل را غاصب می دانیم و در محلی که آمده بطور غصب

آمده است، قدس باید نجات پیدا کند و اسرائیل را براند، دول عربی باید با هم اجتماع کنند و اسرائیل را از زمینهای خودشان برانند و دست مستعمرین را

کوتاه کنند

امام روح الله

صحیفه ی نور، ج ۶، ص ۴۷۰

مدیر مسئول: سید عباس مرادی

سر دبیر: میثم زعفرانی

پیامک: ۰۹۱۲۷۶۳۹۲۲۴

nabz@bddf.ir

nabzbddf.parsiblog.com

www.bddf.ir

سریچی از امام تا کجا ؟ ...

موسی رضائیان



موشه کاتساو (رئیس جمهور اسرائیل) و محمد خاتمی اشاره کرد. گرچه محمد خاتمی این خبر را تکذیب کرد؛ اما شواهد و قراین موجود حاکی از مصافحه این دو است. نمونه ای دیگر از این نگاه در وقایع پس از انتخابات ۱۳۸۸ دیده شد. روز قدس غایت نظری اصلاحات را به معرض نمایش گذاشت. شعار «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» چه معنایی جز تضاد با سخنان امام دارد؟! روح و تفکر ضد انقلابی دیگر چه مصداقی میتواند داشته باشد. سران صهیونیسم در چندین برهه زمانی از سران فتنه حمایت

کردند و همواره در پی تسلیح این جنبش بوده اند. ما با تمام کشورها به جز اسرائیل به دلایل عقیدتی رابطه خواهیم داشت... البته اگر سیاست زیرکانه در پیش گرفته شود، حتی شاید با اسرائیل نیز بتوان در مسائلی همکاری کرد.» (سهیلا جلدو را زاده)

دولت نهم: با ظهور محمود احمدی نژاد به عنوان رئیس دولت جمهوری اسلامی، نگرش به اسرائیل از فاز قبلی به حالتی جدید تبدیل شد و دیپلماسی ایران به طور کلی تغییر کرد و شکل جدیدی به خود گرفت که در اصول با مبانی امام مشترکات زیادی داشت. مشی استکبار ستیزانه دولت نهم اولین و بزرگترین اختلاف استراتژیک با دول قبلی بود. با اینکه رئیس دولت نهم از تئوری امام صحبت می کرد و در چهار چوب آن عمل می کرد اما متأسفانه یکی از نزدیکان رئیس جمهور در سخنانی مردم ایران را دوست مردم اسرائیل دانست. گرچه بعداً سخنانی در توجیه این نظر آمد اما این سخن مصداقی دیگر از سریچی است.

دوران پهلوی: رابطه بین ایران و اسرائیل در دوران پهلوی اگر چه رابطه ای دیپلماتیک نبود اما از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنچنان گسترده بود که ایران به عنوان متحد اسرائیل در خاور میانه معرفی می شد. با ظهور امام خمینی در ایران و شکل گیری انقلاب اسلامی به دست مردم استکبار ستیز ایران گزاره ای به نام ایران-اسرائیل رنگ و بوی تازه تری به خود گرفت. این بار نه تنها ایران، متحد اسرائیل شناخته نمی شود بلکه امروزه شاید تنها دشمن اسرائیل در کشور های حوزه خلیج فارس نظام جمهوری اسلامی ایران باشد. پس از رحلت امام و ظهور دولت های بعدی این عدم رابطه، گاهی کمرنگ تر می شد. لازم به ذکر است که در تل آویو خیابانی به اسم کوروش کبیر وجود دارد که در زمان پهلوی این نام انتخاب شد.

دولت سازندگی: در ماجرای ایران گیت یا «ایران کنتررا» یا همان مک فارلین که در دوره رونالد ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا و در خرداد ۱۳۶۵ روی داد، مقداری سلاح آمریکایی از طریق اسرائیل به ایران فروخته شده بود. هاشمی از جزئیاتی در ماجرای مک فارلین خبرداشته که حتی شخص امام هم از آن جزئیات بی خبر بوده است. ماجرای مک فارلین بعد های زیادی هم در پشت پرده برای هاشمی داشت از طرفی هم شروع ارتباط میان ایران و آمریکا (اسرائیل) تمام ماجرای مک فارلین بسیار سری بود. اما بعد از اینکه مسئولین نظام مثل هاشمی رفسنجانی متوجه شدند که سلاح ها از طریق اسرائیل آمده و برچسب اسرائیلی دارد تماماً برگردانند. در ادامه گروهی از آمریکا برای مذاکره با ایران می آیند که شخص مک فارلین هم در میانشان بوده اما امام به محض اطلاع از ورودشان به ایران می گوید اینها برای چه آمده اند؟ با اجازه چه کسی؟ برگردانیدشان! دولت اصلاحات: بزرگترین مشکل دولت اصلاحات، اعتقاد به برقراری رابطه با اسرائیل است. این نگرش بار ها و بار ها توسط افراد مختلفی از دولت بیان شد. عده ای از درون احزاب تند روی مشارکت و کارگزاران و سازمان مجاهدین انقلاب همواره سعی در از بین بردن زشتی رابطه با اسرائیل داشتند. از نمونه های واقعی این دوران می توان به مصافحه

چند سوال اساسی...

به کوشش میثم زعفرانی

(۱) چه کسانی برای صدام عزاداری کردند؟

از شایعاتی که از زمان اعدام صدام در جامعه ایرانی رواج داشت بحث عزاداری فلسطینیان و سران حماس برای صدام ملعون بود که با پخش تصویری از یک کودک فلسطینی که عکس صدام را در دست گرفته بود، قوت گرفت. پاسخ به این سوال را می توان از مصاحبه روزنامه همشهری با یکی از سران حماس اندکی پس از اعدام صدام دریافت. او در پاسخ به خبر نگار که از او این شبهه می پرسد: «وقتی صدام اعدام شد جنبش حماس سه روز عزای عمومی اعلام کرد و او را شهید نامید. با توجه به نظر و احساس مردم ایران نسبت به صدام این اقدام چه معنایی دارد؟»

جواب نماینده حماس: «من نمی دانم این خبر از کجا آمد و چه کسی در پس انتشار این خبر بی اساس و دروغین بود. درج این خبر با آن ابعاد گسترده برای ما هم جای سوال دارد. ما نه مراسمی برای عزاداری برگزار کردیم و نه حتی یک ساعت عزای عمومی اعلام کردیم. نه شعار دادیم و نه عکس او را بالای سر گرفتیم. این خبر ها بی اساس و دروغ است. ما معتقدیم دست هایی در پس تدوین و نشر این خبر در رسانه ها و مطبوعات ایران وجود داشته و ...» (۲) زمین های مردم فلسطین را چه کسی خرید؟

یک یهودی به نام هرتزل در اواخر قرن نوزدهم خواستار ایجاد یک دولت یهودی شد و دولت را برای ظهور منجی واجب دانست. در ابتدا از سوی صهیونیست ها برخی کشور های دیگر مانند آرژانتین و... برای تشکیل این دولت مطرح شد اما در نهایت با سلطه انگلیس بر فلسطین برای تجزیه عثمانی و اعلامیه بالفور- وزیر خارجه انگلیس- سرزمین فلسطین به عنوان مکان تشکیل دولت صهیونیستی انتخاب شد و از این لحاظ نزاع آغاز گردید. یهودیان بسیاری به فلسطین مهاجرت کردند و تلاش کردند تا ساکنان اصلی فلسطین را از این منطقه بیرون کنند تا دولت کاملاً یهودی خود را بنیان نهند. در ابتدا یهودیان مبادرت به خرید زمین می کردند اما پس از آنکه مفتی های فلسطین فروش زمین را حرام اعلام کردند به زور متوسل شدند. اسرائیل از آن جهت غاصب خوانده می شود که ۹۷ درصد زمین های اسرائیل با جنگ و کشتار فلسطینیان و اخراج آنها از سرزمین هایشان به دست آورد. به عنوان مثال در سال ۱۹۴۸ که اسرائیل شکل گرفت ساکنان ۵۳۱ روستا و شهر فلسطینی و جمعا ۹۰۰ هزار نفر را از خانه و کاشانه بیرون راندند.

(۳) مسجد قبه الصخره یا مسجد الاقصی؟

مسجد الاقصی قبله اول مسلمین جهان است و در روایات آمده است که فتح قدس در زمان

ظهور حجت مربوط به این مسجد است. مسجد قبه الصخره نیز در اسلام مکان مقدسی است زیرا در مرحله دوم سفر پیامبر گرامی اسلام (ص) در شب معراج و عروج ملکوتی ایشان از این مسجد مبارک آغاز شد. مجموعه حرم قدسی از اماکن مهم در تاریخ انبیا بوده است.

اما مجموعه حرم قدسی نیز از تعرض فرهنگی صهیونیسم در امان نبوده است. امروزه به دلیل ممنوعیت عکس برداری از مسجد الاقصی توسط صهیونیسم، تصویر مسجد قبه الصخره به جای مسجد الاقصی در نزد افکار عمومی پذیرفته شده است و عکس ها و تصویر های کمی از مسجد الاقصی در دست است. حال سوال اساسی اینجاست که هدف از این کار چیست؟ بر اساس اعتقاد مسلمین بنای مقدس مسجد الاقصی توسط حضرت سلیمان در شهر بیت المقدس بازسازی شده است اما در تفکر یهودیان و مسیحیان که به حضرت سلیمان تهمت کفر می زنند، حضرت سلیمان معبد سلیمان که محل جمع آوری بتها بود را بنا کرده است. از این رو در تفکر صهیونیست و اوانجلیکا ها، تخریب مسجد الاقصی و ساختن معبد سلیمان برای ظهور منجی عنصری کلیدی است. لذا برای اینکه مسلمانان از تخریب مسجد الاقصی غافل بمانند، ایجاد انحراف در مصداق مسجد الاقصی امری است که صهیونیسم با قدرت رسانه ای فراماسون در دستور کار دارد.

(۴) مردم فلسطین ناصبی هستند یا شافعی؟

برخی رسانه های بی نام و نشان با بیان مطالبی اظهار داشتند که حماس، گروهی ناصبی و دشمن اهل بیت است. حال بایستی به تحلیل این موضوع پرداخت که حقیقتاً مردم فلسطین بخصوص اهالی نوار غزه چه مذهب و عقایدی دارند.

(الف) بیشتر مردم فلسطین شافعی هستند و اتفاقاً ابو عبدالله محمد ابن ادريس شافعی، رهبر این فرقه متولی غزه بوده است. در مورد شافعی بودن مردم فلسطین می توانید به منبع زیر رجوع کنید.

«الموسوعة الميسرة فی الاديان والوُهاب المعاصرة، ج ۲، صفحه ۱۲۴»

(ب) در میان خبر های منتشر شده از تهاجم رژیم صهیونیستی، مسجد علی ابن ابیطالب توسط جنگنده های اسرائیلی در روز ۱۰ دی بمباران شد. چگونه ممکن است مردمی که دشمن اهل بیت هستند اسم علی(ع) را بر مساجد خود بگذارند.

(ج) همچنین چندین مسجد دیگر نیز با نام اهل بیت علیهم السلام در غزه مزین شده است. لازم به ذکر است پیروان مذهب شافعی در میان اهل تسنن نزدیکترین عقاید را با اهل تشیع دارند.

عماد مغنیه

مرضیه ذوقی



عماد مغنیه معروف به «حاج رضوان» در سال ۱۹۶۲ میلادی در روستای طیردبا از توابع صور به دنیا آمد. او پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی وارد دانشگاه آمریکایی بیروت (AUB) شد. شروع مبارزات شهید مغنیه در اوایل دهه ۸۰ میلادی با پیوستن به «تیروی ۱۷» شاخه ی نظامی جنبش آزادی بخش فلسطین بود. او از همان زمان، در عملیات انتقال سلاح از جنبش آزادی بخش فلسطین برای مقاومت اسلامی

لبنان که در حزب الله و جنبش امل نمود دارد نقش اساسی داشت. اما در پی اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی از سوی رژیم صهیونیستی، مبارزان جنبش آزادی بخش فلسطین مجبور به ترک لبنان شدند.

به مدت سه ماه بیروت در محاصره بود و عماد مغنیه نیز با خارج شدن مبارزان فلسطینی و سازمان آزادی بخش از لبنان، به رزمندگان افواج مقاومت اسلامی (جنبش امل) پیوست که از سوی امام موسی صدر و شهید مصطفی چمران تأسیس شده بود. شهید مغنیه در ادامه و همزمان با انتقال سیدحسن نصرالله از امل، به حزب تازه تأسیس حزب الله پیوست. وی پس از اجرای موفقیت آمیز چند عملیات به عنوان فرمانده گارد حفاظت مقامات بلند پایه حزب الله منصوب و پس از آن به عنوان مسئول عملیات ویژه حزب الله انتخاب شد. رژیم صهیونیستی همچنین مدعی شده است عملیات ربودن دو تن از نظامیان اسرائیلی در تابستان دو سال پیش که به آغاز جنگ این رژیم علیه لبنان انجامید، از سوی عماد مغنیه هدایت شده است.

عماد مغنیه در پاییز ۱۳۶۲ طی عملیاتی علیه آمریکا در کویت، به اسارت درآمد، ولی با ترفندهای گوناگون موفق به رهایی شد. پس از آن بود که سازمان جاسوسی آمریکا C.I.A بی به شخصیت واقعی وی برد و به دنبال دستگیری او لبنان و خاورمیانه را زیر پا گذاشت.

روزنامه ی انگلیسی ساندی تلگراف درباره شهید مغنیه نوشت: «او یک انقلابی مجاهد است که با امام خمینی (ره) بیعت کرده که در راه انقلاب اسلامی از جان خویش نیز بگذرد. تصاویری که تا کنون از شهید عماد مغنیه منتشر شده است بسیار اندک است به گونه‌ای که پلیس فدرال آمریکا (اف.بی.ای) مدعی شده وی دو بار اقدام به جراحی پلاستیک بر روی صورت خود کرده است تا شناسایی نشود.» شهید عماد مغنیه که به دوری از رسانه ها شهره بود به «مرد سایه» در مقاومت اسلامی لقب گرفت و بسیاری او را مغز متفکر حزب الله قلمداد کردند. وی بیشترین تعداد عملیات علیه رژیم صهیونیستی را در جهان به نام خود ثبت کرده است که از جمله ی آن ها می توان به طرح نقشه و مشارکت در ربودن یک هواپیمای تجاری در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵ اشاره کرد.

رژیم صهیونیستی به جای اینکه یک استراتژی مشخص در برخورد با گروه های مقابل خود داشته باشد، فقط به دنبال فرصت های مناسب جهت ترور آنها است، بدون آن که در این میان دیگر فاکتورهای استراتژیک و راهبردی را در نظر بگیرد. از نظر مقامات اسرائیلی عملیات ترور شهید مغنیه یک دستاورد بی سابقه برای تل آویو بوده است.

ترور شهید عماد مغنیه حماسه ای برای جنبش حزب الله و مردم فلسطین آفرید که حس انقلابی و مقاومت در آن ها چندین برابر شد. این اشتباهی بود که سال ها پیش هم رژیم صهیونیستی مرتکب آن شده بود، تل آویو در سال ۱۹۹۲ سید حسین موسوی، رهبر حزب الله را با اندیشه ی افول نهضت ترور کرد که به برکت خون این شهید و دیگر شهیدان اسلام، رشد بیش از پیش حزب الله و مقاومت اسلامی را شاهد هستیم.

آخرالزمان به روایت یهودیت صهیونیست

فائزه شاملو

سومین معبد سلیمان

بنا بر اعتقاد یهودیان صهیونیست، مسیحا هنوز ظهور نکرده است، عیسایی که مسیحیان به آن اعتقاد دارند پیامبری دروغین بوده و مسیحا در پی احداث سومین معبد سلیمان و انجام مراسم خاصی ظهور می کند. سال هاست که دولت اسرائیل در حال آماده سازی مقدمات لازم جهت ساخت سومین معبد سلیمان در اورشلیم است. در کتب تحریف شده ی یهودیان آمده قبل از شروع ساخت معبد باید مراسم تطهیر انجام شود و برای این کار گوساله ای سرخ موی قربانی شود. به همین دلیل طی پنجاه سال گذشته یهودیان با استفاده از دانش ژنتیک اقدام به اصلاح نژادی گاو برای تولید گاو سرخ مو کرده اند و اخیرا هم موفق شده اند. ولی هنوز مشکل دیگری پابرجاست و آن اینکه محل قربانی در نزدیکی کوه سینا قرار دارد که به طور کامل تحت کنترل تشکیلات خودگردان فلسطینی است، لذا اسرائیل تلاش گسترده ای را برای تخلیه این مناطق از ساکنان غیر یهودی شروع کرده است. بیش از نیم قرن است که پروژه ی اکتشاف بقایای معبد سلیمان در طبقه ی زیرین مسجدالاقصی در حال انجام است و تونل های بسیاری در زیر مسجدالاقصی کنده و پی به طور کامل ست شده است و در اولین زلزله مسجدالاقصی فرو خواهد ریخت. در این صورت تمامی تاریخ اسلام در این منطقه به فراموشی سپرده می شود و این خواست دولت اسرائیل است.

مسیحیت صهیونیستی

به طور ساده، صهیونیسم به جنبشی ملی برای حضور یهودیان در فلسطین و حق حاکمیت یهود بر کل سرزمین اطلاق می شود. جنبش صهیونیستی رسماً در سال ۱۸۹۷ م. سازماندهی شد و خواستار استقرار مجدد یهودیان در فلسطین بود. این حرکت در باطن خود دارای ماهیتی سکولار بود و رهبران آن ایدئولوژی های خارجی از جمله سوسیالیسم و ناسیونالیسم را وارد یهودیت کردند. با این وجود، عقابت جنبش صهیونیستی طرفدارانی در میان سنت های یهودی و احزاب، خصوصاً بعد از واقعه ی قتل عام عده ای از یهودیان توسط هیتلر به دست آورد. این حمایت از جنبش صهیونیستی در میان بسیاری از مسیحیان، به خصوص پروتستان های طرفدار وضع احکام دینی در هر عصر، نیز آشکار شد. مسیحیانی که فعالانه و جدی از ادعای یهودیان برای بازگشت به فلسطین حمایت می کنند، مسیحیان صهیونیست شناخته می شوند.

مسیحیان صهیونیست خود را مدافع یهودیان و به خصوص اسرائیل می دانند. آنها از سیاست های اسرائیل، چه خوب و چه بد حمایت می کنند. این حمایت، ضدیت با افراد منتقد و دشمن اسرائیل را هم شامل می شود. در نتیجه، اکثر آن ها هیچگونه احساس غمخوارانه ای نسبت به فلسطینیان ندارند و مخالف هرگونه راه حل صلح طلبانه که ممکن است منجر به ملی شدن فلسطین شود هستند. از نظر آنها، خداوند این سرزمین را به یهودیان بخشیده، فلسطینیان محلی، متجاوز شناخته شده و هیچ حقی در سرزمین موعود ندارند. مسیحیان صهیونیست برای توجیه موقعیت خود، به کتاب مقدس استناد می کنند. عقاید صهیونیسم مسیحی بر سه محور استوار است:

- ۱- ایمان به بازگشت حضرت مسیح و اینکه این بازگشت مشروط به برپایی دولت اسرائیل است.
- ۲- تشکیل دولت اسرائیل و اینکه برپایی این دولت محقق نخواهد شد مگر با بازگشت یهودیان به فلسطین
- ۳- تنها شریعت خداوند تورات است و این دین باید در فلسطین درمورد یهودیان اجرا شود زیرا آنان ملت برگزیده خداوندند.

نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد اینست که حمایت همه جانبه ی مسیحیان راستگرای آمریکائی از اسرائیل به معنای ایمان داشتن آنها به آئین یهودیت و احساس دوستی با ایشان نیست. راستگرایان مذهبی آمریکا معتقدند حضرت مسیح تمام یهودیانی را که به او ایمان نمی آورند را خواهد کشت و به این خاطر از رژیم صهیونیستی حمایت میکنند که آنها را وسیله ای برای تحقق پیشگوییها می دانند از این رو عجیب نیست رهبران یهود از حمایت همه جانبه ی آمریکا برخوردار باشند.

دیگر اهداف صهیونیسم در خاورمیانه

برای روشن شدن اهداف آمریکا در خاورمیانه گذری به «Armageddon» یا «هرمجدون» بیندازیم. آرمگدون به معنی نبرد حق و باطل در آخرالزمان است. هم چنین این واژه نام شهری در منطقه ی عمومی شام است که بنا بر روایاتی جنگ عظیمی در آن جا رخ می دهد و مرحله حاضر از زندگی بشر در این زمان پایان می یابد. مسیحیان معتقدند که واقعه آرمگدون تنها حادثه ایست که بازگشت دوباره حضرت مسیح به زمین را ممکن می سازد. آن ها معتقدند که به زودی لشکری از دشمنان مسیح (ایران، عراق، لیبی، سودان و...) به سوی قدس رهسپار می شوند اما نیروهای مؤمن به مسیح راه این لشکر را سد کرده و همگی در آرمگدون به یکدیگر برخورد خواهند کرد.

با نتیجه ی نهایی جنگ عراق مسیحیان صهیونیست ماجرای را که هم اکنون در حال وقوع است، پیام آور تحقق پیشگویی ها درباره آخرالزمان میدانند. با این تفسیر میتوان اهداف بعدی آمریکا را پیش بینی کرد. محافظه کاران برای ارزش های تحریف شده ی خود میجنگند. آن ها میخواهند زمینه ی ظهور دوباره را فراهم آورند پس عراق کافی نیست. آزادی عراق اولین نبرد بزرگ برای آزادی خاورمیانه بود! محافظه کاران نوین تأکید دارند اینک زمان ایران آزاد، سوریه و لبنان آزاد است!

من هشت سال در لبنان گذرانده ام؛ دورانی سخت و خطرناک و در کوران مبارزه ی مرگ و زندگی و شهادت. من افتخار می کنم که در سازمان های مکتبی لبنان بوده ام؛ حرکت محرومین و سازمان امل که توسط امام موسی صدر تأسیس شده است. من سازماندهی آن ها را به عهده داشته ام. در همه ی جریان های سیاسی و انقلابی لبنان و دیگر کشورهای خاورمیانه بوده ام و بیش از هر کس در جریان اخبار منطقه هستم و زیادتر از همه کس در سرنوشت شیعیان دخالت داشته ام و از آن اطلاع دارم و از جنایت ها و خیانت هایی که به مردم محروم شیعه رفته است قلبم مجروح است. من از جیل عامل آمده ام. من آمده ام که جان خود را فدا کنم تا رسالت مقدس اسلام پیروز شود و این ظلمت کفر و جهل و فساد برای همیشه ریشه کن گردد...

شهید مصطفی چمران، فارغ التحصیل الکترومکانیک، دانشگاه تهران

یک منفعت مادی نیز ملحوظ است. اگر ایالات متحده نسبت به ایران تعرضی داشته باشد، میدان های دیگری در عالم، به آتش کشیده خواهند شد. قلعه صدام فتح شدنی است، اما میدان جمهوری اسلامی ایران، در خارج از مرزهای جغرافیایی اش گسترده شده است. یعنی مسئله حمایت از فلسطین حتی با دید منفعت گرایانه نیز قابل توجیه است. و همین است که در نگاه مدیریت کلان ایران، عمق استراتژیک انقلاب اسلامی را در نهضت های آزادی بخش تعریف می کنند. با این ویژگی می توان امنیت داخلی کشور را تأمین کرد. ابراز حساسیت به صورت عملی در مورد فلسطین، پاتکی است در مقابل تک ایالات متحده به منطقه خاورمیانه.

نگاه غیر انسانی ایست، اما گویی چاره ای نیست جز آنکه شاخک های منفعت طلب سودگرایان را به سوی منافع ملی حساس کنیم!

• نقل سوم: مای آدمیت

به حکم آدمیت، یا به حکم اسلامیت؛ مگر ندیدیم در غزه چه گذشت؟ در باب مسلمانی ما، همان حدیث، پس که هر کس فریاد استغاثه ی مظلومی (مسلمان یا غیر مسلمان) را بشنود که مسلمانان را به یاری می طلبد، اما فریاد او را اجابت نکند، مسلمان نیست. قلم را تطهیر می کنم به این آیه ی شریفه که فرمود: ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین...

۱. چراغی در دوراهی مسجد و خانه، مرتضی جعفری پناه، ماهنامه راه، ویژه نامه انقلاب

۲. درهم تنیدگی انکار و اهداف نومحافظه کاران با صهیونیستها، از اصول بنیادین نومحافظه کاری است. محوری ترین جایگاه در تفکر نومحافظه کاری، حفظ، بقا، و دستیابی به امنیت مطلق برای رژیم اسرائیل است. که البته این مساله چندان ثقیل و غیرقابل باور به نظر نمی رسد چرا که اصل جریان نومحافظه کاری یک جریان صهیونیستی- یهودی است و بنیانگذاران آن مانند «نورمن هورتز» و «ایروینگ کریستول» که از روشنفکران یهودی نیویورک به شمار می روند در دهه های ۵۰ و ۶۰ شدت بارگه های یهودی ستیزی در جامعه آمریکا به مبارزه پرداختند. نسل کنونی نومحافظه کاران همگی از صهیونیستهای افراطی و دارای روابط گسترده با حزب لیکود هستند.

در واقع به گفته پروفیسور «جیمز بیل» نویسنده مشهور آمریکایی، الگوها و اولویت های سیاست خارجی آمریکا از پشت عینک نومحافظه کاران یهودی، قابل رؤیت است. (عبد المهدی مستکین، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۵، تیر ۱۳۸۳)

۳. به قول سید محمد خاتمی، بنیاد تمدن آمریکایی را بینش، تفکر و منش پیوریتن ها تشکیل می دهد. (نقل از سایت سابق ریاست جمهوری اسلامی ایران)

۴. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و به دنبال آن فروپاشی نظام بین المللی دو قطبی، نظام بین المللی با تلاش آمریکا به سمت تک قطبی شدن به حرکت در آمد؛ اما آنها امروز اعلام می کنند جهان دوباره دو قطبی شده است: یک قطبش هژمونی لیبرال دموکراسی به رهبری آمریکا و صهیونیسم است و قطب دیگر، جریان اسلام گرا در توده های جهان اسلام که از آن به نهضت بیداری جهان اسلام تعبیر می شود.

دنیا، وطن من است!

محمد فیاض بخش

محلی که باید تمام عقاید قبلی را در آنجا به فراموشی سپرد و با جهان بینی جدید زندگی تازه ای را شروع کرد، توسط «میرزا ملکم خان ناظم الدوله»، اول روشنفکر ایران زمین، در سال ۱۲۸۵/م ۱۲۷۴ ه.ق به موافقت ناصر الدین شاه تاسیس شد. اما پس از چندی تحت تاثیر روشنگری های ملاعلی کنی به دستور شاه تعطیل شد. دیری نپایید که ملکم خان دومین محفل فراماسونری را با نام «جامعه آدمیت» بنیان نهاد. «انجمن اخوت» نیز تقریباً به طور همزمان تاسیس شد. از اینجا به بعد بود که نقش ماسونها در روند سیاسی کشور روز به روز افزایش یافت به طوری که اکثر اعضای جامعه آدمیت و به خصوص انجمن اخوت نقش بسزایی در روند مشروطه داشتند و شعار راهبردی آنها هم در این روند تخریب روحانیت و محکوم کردن علما به دیکتاتوری بود که نهایتاً اعدام میرزا مسعود شیخ الاسلامی در قزوین، اعدام شیخ فضل ا... نوری (قاضی دادگاه شیخ نیز ابراهیم زنجانی، خود از اعضای سازمانهای ماسونی بود) در تهران، ترور سید عبد... بهبهانی، مرگ مشکوک عبد... مازندرانی و میرزا حسین تهرانی و... نتیجه تلاش های ماسون های ایرانی بود. نفوذ فراماسونری در روند اداره کشور، در زمان حکومت محمدرضا پهلوی به تمامیت خود میرسد به طوری که هشت نفر از اعضای هیئت وزیران از جمله هویدا (نخست وزیر)، بیست و چهار نفر از اعضای مجلس سنا که در راس آن ها جعفر شریف امامی قرار داشت، پنجاه و چهار نفر از وکلای مجلس شورای ملی، بیست و چهار نفر از اعضای وزارت خارجه اعم از وزیر (عباسعلی خلعتیری) و... عضو لژهای فراماسونری از جمله «لژ ایران» بودند. در مورد تکاپوی فراماسونری بعد از انقلاب اطلاعات بسنده ای در دسترس نیست، اما در برنامه ای از شبکه ۴ تلویزیون انگلیس در تاریخ ۹ مه ۱۹۸۸ همزمان با اردیبهشت ۱۳۶۷، اطلاعاتی در مورد انتقال تشکیلات فراماسونری ایران بعد از انقلاب ۵۷ به ایالت کالیفرنیا آمریکا داده شد.

۶- نباید توقع داشت اهدافی که در سازمانهای ماسونی پیگیری میشد، متوقف شده باشد. جوهره ماهیت نهان روش ماسونیم بر دو پایه استوار است: اول خدمت رسانی به سرمایه داران و زرسالاران حاکم بر جهان (به عبارت دیگر دنیا را برای قدرت ها و قدرت را ها مساوی دنیا دانستن) و دوم نگاه اومانستی و اباحه انگارانه نسبت به انسان و جهان. در این صورت تشخیص ماسون های ایرانی حال حاضر کار مشکلی نیست!

منابع:

- ۱- تاریخ جنبش ها و تکاپوهای فراماسونری در کشورهای اسلامی، عبدالهادی حائری
- ۲- تاریخ تحولات سیاسی ایران، موسی حقانی
- ۳- واژه نامه فرهنگ سیاسی، شهریار زرشناس
- ۴- حدیث پیمان، حمید پارسا

۱- زمانیکه یهودیان سرمایه دار تحت حمایت بورژوازی اروپایی، با نفوذ در صنف بنایان و ساختمان سازان دوره گرد قرن ۱۸ اولین لژها را در انگلیس و فرانسه تشکیل دادند (۱۷۱۷)، خود را **franemason** به معنای «بنای آزاد» نامیدند. بنایی که مثلاً قرار است بنای عظیم انسانی را در سرتاسر جهان معماری کند! البته این معنا ارتباط چندانی با ماهیت شونیستی و جهان وطن ماسونیم ندارد.

۲- نمادها و شعارهایی که از ابتدا سرمشق معارف ماسونی قرار گرفت و هنوز هم پابرجاست غالباً سبقه یهودی دارد. به طوریکه روی دیپلمهای فراماسونری نقش واژه یهود (خدای بنی اسرائیل در تورات) به زبان عبری درج شده است. یا اینکه درجات عالی و گراندماستر ۳۳ گانه لژها از تاریخ قوم یهود گرفته شده است. در مراسمها نیز سرود تقدیس از آیات تورات به همراه آهنگ معروف «ملکب» نواخته میشود. همچنین لژها به مثابه یک نمونه کوچک از معبد سلیمان انگاشته میشوند. اوج این نزدیکی ها پس از کنگره بال در سال ۱۸۹۷ که یهودیان نژادپرست افراطی خود را صهیونیست نامیدند، آشکار میشود به طوریکه ارتباط تنگاتنگی بین لژهای فراماسونی و صهیونیسم پس از این سال برقرار میشود.

۳- مبنای معرفتی فراماسونری بر پایه تئوری جهان وطنی- کاسموپولیتسم- و با شعار: «آزادی، برابری، برادری» با قرائت لیبرالستی از واژه های مذکور، شکل میگیرد. اگرچه ماسونیم، با لفظ «معمار کائنات» تفسیری از خدا ارائه میدهد، اما منظور، خدای ساعت ساز دئیست ها است. خدایی که عالمی ساخته، اما از این به بعد برنامه ای برای اداره آن ندارد و حالا عرصه برای جولان اومانیم خالی شده است.

۴- واکاوی و تبارشناسی این جریان از نطفه یهودی، همواره نام متفکران و روشنفکران قرن ۱۸ و بعد و طبقه بورژوا و سیاستمداران غربی را به میان می آورد. جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا، برادران لوئی شانزدهم، شاهزاده ویلز، انقلابی نام دار فرانسه «میرابو»، تزار پتر سوم، گریبایدوف سفیر روسیه در ایران، ادوارد هفتم پادشاه انگلیس، اندیشه گران و نویسندگانی چون لئون تولستوی، موتیسیکیو، ولتر، روسو و ... همگی از اعضای لژهای ماسونی بوده اند. اما بیش از اینکه فراماسونری، سرمایه داران را به خدمت روشنفکران درآورده باشد، روشنفکران و فلسفه سازان را جاده صاف کن سرمایه داران قرار داده است. قدرت طلبی و سهم خواهی همیشگی زرسالاران، اما تلون و گوناگونی فلسفه ها و شعارهایی که یکی پس از دیگری می آیند و میروند، گواه بر این مطلب است. به عبارت دیگر امپریالیسم چاشنی همیشگی ایسم های مختلف بوده است.

۵- ورود فراماسونری به ایران نیز مرهون تلاش های بی وقفه منورالفکران و روشنفکران است! پدر روشنفکری ایرانی، پدر فراماسونری ایرانی نیز میباشد. اولین لژ بنام «فراموشخانه»،

مانده و خاک خورده ی درد را جستجو کرده ام تا میان "ماندن" و "رفتن" یکی را برگزیم! بنویسم "صبر کن" یا "برو"؟ بگویم صبر کن فاطمه جان؟ دستان علی بی پناه تر از دیروز است... زینب برای صبوری کردن هنوز خردسال است و جای بوسه ات برگلوی حسین خالی ست و حسن ...

اما نه... فاطمه جان برو! برو تا خونابه های فرق شکافته ی علی دامنت را رنگین نکند. علی بعد از تو تنها نیست... چاه ها و نخلستان های کوفه تا روز وصال علی را میزبانند. برو فاطمه جان که رگ های خونین گلو برای بوسیدن شایسته ترند و زینب هست برای رساندن پیغام مادر... برو که تازیانه ای و سر بر نیزه افراشته ای هست تا جان پناه زینب شود برای خون باریدن...
برخیزید طفلان بی تاب فاطمه... برخیزید که علی را بیش از

بسم رب الغربا...

پهلو شکسته مادرم...

آرزو منادی

نفرین بر قلمی که بار روایت این درد را به دوش می کشد! چه سخت است روایت دردی که همه می شناسندش. همانند آفتابی سوزان بر پیکری عریان! برای روایت این درد باید شکافی اش. باید لایه لایه از هم جدا کنی زخم های کهنه این درد را... اما کدام قلم را یارای جدا کردن میخ در از... یا علی مددی!

اهالی گذر بنی هاشم! مرثیه نمی خوانم. روایت عشق می کنم برای شما! روایت مستندی از عشق! تمام سندهای در گنج

این طاقتی نمانده...

برخیزید که دیگر فلک را برای شنیدن

"اللهم عجل وفاتی سریعاً" قراری نیست... برخیزید...

اما نه... شما را به خدا بر شانه ی علی مگذارید این وسعت

عالمگیر درد را... این ماه قد خمیده را یارای بلند کردن این

تابوت نیست... مگر نمی دانید که سنگینی تمام دردهای عالم

در این پیکر نیلگون نهفته ست...

صبر کن علی جان... این تابوت که در ظلمت شب به دوش می

کشی پیکر در هم شکسته زهرای تو نیست... سند بی آبرویی

زمین است یاس کبود تو...

حالا که میروی لااقل بگو بر کدامین خاک سر بگذارم و مرثیه

ی "پهلو شکسته مادرم" ... سر دهم ... بر کدامین خاک...